

هو العليم

فرق عاشورا با سایر جنگ‌ها

طرح مبانی اسلام - ۰۰۹۶۷

آیت‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد: اینکه گفتید سرعت طیاره از حرکت زمین

بیشتر است، من هیچ توجیهی برایش پیدا نکردم.

تلمیذ: استحضار دارید قطر زمین چهل هزار

کلیومتر است؛ که این بر خط استواست و شما هر چه

به سمت قطب حرکت می‌کنید، قطر زمین کم

می‌شود.

استاد: بله می‌دانم؛ من همین را گفتم: «سرعت

طیاره از زمین بیشتر نیست.» اصلاً در نقطه قطب،

سرعت به صفر می‌رسد.

تلمیذ: در قطب، سرعت هواپیما بیشتر می‌شود

دیگر؛ سرعت خطی هواپیما در آن نقطه، از سرعت

زمین بیشتر می‌شود.

استاد: اصلاً در نقطه قطب به صفر می‌رسد.

تلمیذ: یعنی در استواء در شبانه روز باید چهل

هزار کیلو متر را باید برود.

استاد: پس حرکت شما به سمت بالا یا جنوب بوده، نه روی خط.

تلمیذ: به طرف غرب.

استاد: نه، کدام غرب؟ نه غرب استوایی، غرب طولی؛ نه عرضی؛ یعنی بالا بودید دیگرها؟

تلمیذ: رفتیم نیم کره شمالی (از شرق رفتیم به سمت غرب راه افتادیم) یازده بود، دوازده و نیم و یک بود، بعد رسیدیم...

استاد: چون طیارها به این سرعت نمی روند؛ اینها سرعتشان مثلاً هزار است.

تلمیذ: هزار و صد است.

استاد: بله.

تلمیذ: وقتی این [طیاره] بالا می رود، این مسافت در واقع کمتر می شود؛ اضافه نمی شود و سرعت هواپیما و سرعت خطی اگر سرعت زاویه ای آن مثلاً یا یکی است بین استوا و تمام کشورهای ... یکی است و چون آنجا شعاع کمتر می شود...

اتفاقاً بر عکس آن هم می شود؛ یعنی [اگر] یک

نفر نمازش را آنجا نخوانده باشد، بیاید این طرف،
باز هم وقت هست نمازش را بخواند.

استاد: بر عکس است دیگر.

تلمیذ: افرادی که برای حج ثبت نام می‌کنند و
پولشان را در بانک می‌گذارند، سوالشان این است که
آیا آن پولی که مانده اند خمس دارد یا نه؟

استاد: نه، خمس ندارد.

تلمیذ: تتمه پولشان که هست؟

استاد: نه، خمس ندارد.

تلمیذ: چه برای خودش باشد یا بچه‌اش باشد یا
زنش باشد حتی بچه شیر خوار؟

استاد: نه، واجب است دیگر. برای عمره
می‌روند؟ عمره اول شان است؟

استاد: نه، خمس ندارد.

تلمیذ: در آنجا حضرتعالی عمره را واجب
می‌دانید؟

استاد: بله، واجب است.

تلمیذ: واجب؟

استاد: بله، واجب است. دو واجب جدا از هم
است؛ عمره به جای خودش و حج هم به جای

خودش است.

تلمیذ:...

استاد: بله، دوم به بعد؛ یعنی مستحب باشد.

تلمیذ:...

استاد: به همه آن؛ یعنی به مقداری که خرج

می‌کند. اصل پول، حرکت، رفتن و آمدن همه آن.

تلمیذ:...

استاد: نه، به آن که دیگر تعلق نمی‌گیرد؛ اینکه از

اول داده، در واقع آن کسری پول را دارد دولت

می‌دهد. این [شخص اگر] الآن بخواهد با این پول

برود، می‌تواند برود؛ منتهی [اگر] چند سال بماند،

این پولش اُفت پیدا می‌کند. دولت طبعاً باید آن را

جبران کند. نسبت به این دیگر [خمس] تعلق

نمی‌گیرد.

تلمیذ:...

استاد: نه، نه! کسی که به عمره می‌رود، باید نیت

واجب کند؛ چون ما یکی عمره داریم [یکی حج]؛

[یعنی] به عنوان امر عبادی دو چیز است: یکی عمره

است و یکی هم حج است؛ منتهی برای کسانی که در

اشهر حج می روند، عمره اینها عمره تمتع می شود.
حالا اگر نه، قبل از اشهر حج [بروند] آن عمره را باید
متصل به حج بکند و از مکه هم نباید خارج بشوند.
حالا اگر یک کسی می خواهد در ماه رمضان برود
حج انجام بدهد، [فرض کنید] ماه رمضان به مکه
رسید، این [شخص] باید برود عمره را به عنوان عمره
مفرده انجام بدهد، نه عمره تمتع؛ چون در اشهر حج
نیست. وقتی عمره را انجام داد، آن وقت می تواند
خارج بشود، دوباره به مکه برگردد و در وقت
خودش حج را هم انجام بدهد. منتهی اگر خارج شد
و بیش از یک ماه طول کشید، آن عمره ای که انجام
می دهد، آن دیگر عمره مفرده برای دخول حرم است
و ارتباطی به آن وجوبی که انجام داده، ندارد. آن
وجوبش را انجام داده؛ این عمره که انجام می دهد،
مثل افراد عادی است؛ که یک ماه از مکه دور باشند
و بعد از یک ماه بخواهند وارد بشوند (چه اهالی خود
مکه [باشند]، چه [اهالی] غیر مکه) این ربطی به
عمره مفرده اول ندارد و این وجوبش یک وجوب
دیگری است؛ دوتا وجوب است؛ ربطی به هم ندارد.
ولی اگر همین شخص - که از بلاد ناحیه به مکه

می آید - بعد از ماه رمضان که اشهر حج است بیاید، عمره اش دیگر مفرده نیست، بلکه عمره اش تمتع می شود. یا اینکه بنابر نذری یا چیزی که این قران است، این عمره را باید متصل به حج کند و هر دو واجب را دیگر انجام داده؛ هم عمره انجام داده، هم حج؛ که در موطن خودش یک ماه یا دو ماه دیگر انجام می دهد.

تلمیذ: کسی که در ماه های دیگر عمره تمتع انجام بدهد، در ماه دیگر عمره بر او واجب نیست؟
استاد: نه، دیگر واجب نیست. مثل همه افراد می شود. هر کسی یک ماه از مکه دور باشد، بخواهد وارد مکه بشود، باید عمره انجام بدهد. این ربطی به عمره مفرده ندارد.

تلمیذ: ...

استاد: الآن کسی که حج برایش واجب نشده، دارد عمره می رود (خودش و زن و بچه اش) یک واجب را انجام داده اند. می ماند یک واجب دیگر که آن حج است. لذا اگر در وقتی بروند وارد مکه بشوند که فرض کنید موقع حج است (تا حج فاصله ای

نمانده)، [یعنی] دیگر وقتی برای عمره‌ای که وارد مکه بشوند ندارند، [باید برای عرفات احرام ببندند]؛ چون کسی که بخواهد وارد مکه بشود، باید یک عمره را انجام بدهد. کاری هم به وجوب و اینها ندارد؛ چه بر عهده او باشد [یا نباشد]؛ چه فقیر باشد چه غنی؛ اینها از این نظر تفاوتی ندارد. [چون] وقت ندارد، یک راست باید برای عرفات احرام ببندد؛ چون دیگر فرصت انجام دادن عمره و ورود به مکه [را ندارد]؛ نه عمره‌ای که برایش واجب است. عمره‌ای که واجب بود، انجام داد ([مثلاً] دو سال پیش رفت عمره مفرده انجام داد و از ذمه‌اش ساقط شد). عمره و ورود به مکه یک مطلب دیگر است (فرصت برای عمره و ورود به مکه ندارد) احرام می‌بندد از میقات یا محاذی میقات یکسره برای عرفات می‌رود. وقتی که آنها را انجام داد [و] تمام شد، می‌رود یک عمره مفرده‌ای که نسبت به ورود بر عهده‌اش است، انجام می‌دهد. از همان تنعیم هم می‌تواند انجام بدهد؛ اینها هیچ ارتباطی باهم ندارند.

تلمیذ: ... وقتی کسی [برای] حج تمتع دوم وارد [مکه] شد، [آیا] برای عمره خود، نیت عمره مفرده

برای حج تمتع بکند؟

استاد: نه، اگر در وقتی که بخواهد وارد بشود [نیت عمره مفرده کند]، طبعاً آن عمره عمره تمتع خواهد شد؛ چون در اشهر حج قرار می‌گیرد؛ دیگر عمره مفرده نیست. مگر اینکه نیت حج را نداشته باشد، مثلاً یک شخصی ماه ذیقعدہ وارد مکه می‌شود و بعد هم بیرون می‌آید، می‌رود شهر خودش (قصد حج ندارد)، این عمره مفرده است. ولی [اگر] کسی که بخواهد قصد حج داشته باشد، ولو حج مستحبی، همین که در اشهر حج وارد می‌شود، عمره‌اش تبدیل به عمره تمتع می‌شود؛ چون نیت حج دارد.

تلمیذ: آن کسی که یک بار حج واجب رفته،

عمره واجب ساقط است دیگر؟

استاد: بله، تمام شد دیگر. یا اینکه مثلاً فرض کنید کسی که وارد مکه می‌شود حج را می‌رود انجام می‌دهد، وقت برای عمره ورود ندارد، بعد هم مضطر می‌شود که برگردد، می‌تواند شخصی را نیابت کند که عمره را از طرف او انجام بدهد؛ [یعنی] همان عمره‌ای که به گردنش هست، آن عمره عمره ورود

به حرم و مکه است؛ می‌تواند یکی را نایب کند که برود انجام بدهد.

تلمیذ: اگر کسی وقت ندارد، باید یک‌سره برود عرفات؟ لازم نیست که از بیرون مکه از میقات احرام ببندد؟ از داخل مسجد الحرام می‌تواند برای حج تمتع محرم بشود و احرام ببندد؟

استاد: بله، البته برای کسی که برای حج نیت دارد، [برای] ورود در حرم باید در حال احرام باشد (آن از آن نظر است)؛ غیر از کسی است که حالا در حرم است، بعد می‌خواهد به مکه برود. کسی که از بلاد ناحیه می‌آید، برای ورود به حرم، احرام می‌خواهد.

تلمیذ:.. یک روایت داریم [که] می‌گوید: «بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نه عید فطری هست نه عید اضحی (نه عید فطر است و نه عید قربان) تا زمانیکه امام زمان ظهور کند» منظورش چیست؟

استاد: مثلاً داریم که قبل از قضیه عاشورا لقب «سیدالشهدا» به حمزه اطلاق می‌شد و بعد در قضیه عاشورا آن لقب برگشت و فقط به سیدالشهدا [حسین بن علی علیه السلام] تعلق گرفت؛ یعنی این

جریان عاشورا، جهت عیدیت [عید] فطر و عید قربان را برداشت؛ چون آن عیدی که بین همه مشترک هست، عید فطر و قربان است دیگر.^۱

تلمیذ: توفیق حاصل نمی‌شود تا...؟

استاد: نه همین است؛ یعنی آن جهت سرور و عید بودن، به خاطر این مصیبت منتفی شده، مگر با ظهور [امام زمان علیه السلام]؛ چون [روایت] داریم [که]: «هموم و غموم ما اهل بیت مرتفع نمی‌شود مگر با ظهور امام زمان.» این هم همین است دیگر.

«الذی جعلته للمسلمین عیداً»؛ این جنبه عیدیت با آمدن واقعه عاشورا برداشته می‌شود. در واقع دیگر عیدی نیست.

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۱۷۰ و ۱۶۹؛

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ لَطِيفِ النَّفْلِيِّ عَنْ رَزِينٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمَّا ضُرِبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ فَسَقَطَ رَأْسُهُ ثُمَّ ابْتَدَرَ لِيُقَطَعَ رَأْسُهُ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ أَلَا أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحِيرَةُ الضَّالَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَا وَفَقَكُمْ اللَّهُ لِأَضْحَى وَ لَا لِفَطْرِ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا جَرَمَ وَ اللَّهُ مَا وَفَّقُوا وَ لَا يُوفَّقُونَ حَتَّى يَنَارَ ثَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ترجمه: رزین گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن‌گاه که امام حسین بن علی علیه السلام با شمشیر ضربت خورد و تنش بر زمین افتاد و قاتل برای جدا کردن سرش شتاب کرد، نادای از درون عرش ندا داد: «هان ای امت سرگردان گمراه بعد از پیامبرشان! خداوند شما را برای عید قربان و فطر توفیق ندهد.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «سرانجام آنان توفیق نیافتند و توفیق نخواهند یافت تا آن‌گاه که منتقم خون حسین علیه السلام برای خون‌خواهی قیام کند.»

تلمیذ: ...

استاد: بله؛ یعنی این قضیه [عاشورا] در عالم ملکوت یک اثری گذاشته که آن باطن قضیه، آن حقیقت قضیه، آن جنبه سرور واقعی که مترتب بر عید هست، دیگر [از بین رفته است].

من این مسئله را نمی دانستم؛ شنیده بودم، ولی قضیه را متوجه نمی شدم. قبل از این مسئله که برای مرحوم آقا [علامه طهرانی] اتفاق افتاد [یعنی قبل از اینکه به رحمت حق پیوندند]، اصلاً از نقطه نظر نفسی و اینها یک حال و هوای دیگر داشتیم، ولی بعد از آن جریان، خیلی عجیب است که دیگر آن حال و هوا نیست. گرچه مثلاً می خندیم و خوش هستیم، ولی انگار مثلاً الکی خوش هستیم. آن حالی که من در آن موقع احساس می کردم، آن [حال] دیگر برای همیشه رفت؛ رفت که رفت که رفت. حالا [اینکه] «بعد از این هم همین [طور] خواهد بود [یا خیر]» این را نمی توانم بگویم، ولی [آنچه تا کنون احساس کرده ام، این بوده که] آن [احساس قبلی] دیگر نبوده. گرچه به حسب ظاهر، انسان حالات مختلفی دارد، اما آنچه که سابق ته دلش احساس می شد، [دیگر]

آن [احساس] نیست. مثلاً فرض کنید یک چنین تشبیهی را هم ما نسبت به این قضیه داشته باشیم. خلاصه [با] مسئله و جریان عاشورا دیگر آن [سرور] رفت، آن حالت انبساط عالم تکوین [رفت]، [آن] عالم بشائیت و انبساط عالم تکوین رفت! این قضیه، خیلی قضیه عجیبی بوده، خیلی عجیب است؛ یعنی این قضیه را نمی‌شود اصلاً به‌طور کلی فهمید؛ اصلاً امکانش نیست، نه اینکه حالا [ما نفهمیم]؛ مگر برای کسی که او عارف باشد و از نظر ادراک، متحد باشد؛ فقط او می‌فهمد، بقیه بر سر و سینه‌شان می‌زنند.

یک شب از همین ایام عاشورا [منزل آقای حداد] نشسته بودیم، آن شب کسی هم منزل آقای حداد نبود (فقط مرحوم آقا [علامه طهرانی] بودند و اخوی ما و یک نفر دیگر، کسی دیگری نبود) ایشان [؟] یک قضیه‌ای فرمودند که تا حالا هم نگفته‌ام. [در روز عاشورا] برای یکی از اصحاب [حضرت سیدالشهدا] یک حالتی اتفاق افتاده بود؛ [یعنی] در ضمیرش برایش در کدام مرتبه از نفسش [یک]

قضیه‌ای خطور کرده بود که حضرت تا این را رفع نکردند، او را [به میدان] نفرستادند. اصلاً یک چیز عجیبی است. افرادی که در آنجا بودند، تا خالص نکردند [به میدان] نفرستادند؛ یعنی آن [حالت] تمام و برطرف شد و افرادی که در آنجا بودند، از نقطه نظر آن ربط و صفا و صدق، به طور کلی (صد در صد) خالص خالص [شده بودند]. اصلاً این قضیه عاشورا [قضیه] عجیبی بوده! به اندازه یک در میلیارد هم نمی‌بایستی ناخالصی در آن می‌بود؛ یعنی این یک قضیه‌ای بود که [آن شب ایشان فرمودند]. در زمان پیغمبر هم خیلی جنگ‌ها اتفاق افتاد، در زمان امیرالمؤمنین هم اتفاق افتاد، در زمان امام حسن هم بود، در صفین [هم خیلی] کشته شدند، حالا اینها که مثلاً در صفین کشته شدند، همه اینها صد در صد [خالص شده بودند و مراتب شان یکسان] بودند؟ نه، مراتب مختلفی داشتند. در زمان پیغمبر، طرف رفت کشته شد و شهید راه خر شد؛ پیغمبر گفت از خر خوشش آمده بود، رفت خر را بردارد، اتفاقاً آن خرسوار بر او غلبه کرد. بعد حضرت فرمودند که این شهید خر شد؛ این شهید نشد؛ این رفت غنیمت

بگیرد که یک دفعه با آن خر جایش عوض شد. خب ما می‌بینیم در رکاب پیغمبر از این مطالب [هم] هست، اما در این قضیهٔ عاشورا چنین مسئله‌ای نبوده. اصلاً یک چیز عجیبی بوده! لذا از هیچ قضیه‌ای ما خاطره نداریم؛ جنگ احد هم اتفاق افتاد؛ در جنگ احد عموی پیغمبر هم کشته شدند، خیلی افراد کشته شدند، حنظله غسیل الملائکه بود، همهٔ اینها اخلاص داشتند، ولی حمزهٔ سیدالشهدا که برای جنگ احد آمد، پیغمبر گفته بودند که جنگ را در مدینه انجام می‌دهیم و او مخالفت کرد، [گفت:] «یعنی چه در مدینه انجام بدهیم؟! به ما می‌خندند! می‌گویند: «شما رفتید در خانه‌تان و در شهرتان نشستید و می‌جنگید!» ما پهلوانیم، می‌رویم بیرون و ترتیب همه‌شان را می‌دهیم!» این قضیه در عاشورا نبود. حالا حمزه چقدر مقام دارد، اینها به جای خود محفوظ، ولی جریان احد جریان عاشورا نیست. این است قضیه! همه شهید هستند، همه آنها دارای مقاماتی هستند، اما این مسئلهٔ عاشورا یک قضیهٔ دیگر است؛ اصلاً یک چیز دیگر است؛ یک حساب

و کتاب دیگری دارد! اصلاً مسئله‌اش فرق می‌کند.

در روز عاشورا حضرت ابوالفضل با حضرت علی‌اکبر با هم قرار گذاشتند که ترتیب همه لشکر [دشمن] را بدهند و [این کار را هم] می‌کردند؛ برایشان این قضیه سخت نبود؛ این مسئله را انجام می‌دادند، ولی امام حسین نمی‌گذارد؛ صدایشان می‌کند و بینشان جدایی می‌اندازند و [آنها] متفرق می‌شوند؛ یعنی کاری انجام می‌شود که این قضایا و مطالب [با هم بودن] انجام نشود. ما به هر مرتبه از مراتب یقین برسیم، به هر قضیه برسیم، در یک مسئله‌ای که می‌خواهد اتفاق بیفتد، می‌بینیم باز در ما نیت ناخالصی هست. برای خدا داریم انجام می‌دهیم، ولی می‌گوییم: «بزنیم پیروز شویم؛ برای خدا بزنیم پیروز شویم؛ حساب اینها را برسیم.» در قضیه عاشورا طرف زره خودش را درمی‌آورد! عابس می‌گفت: «چه می‌خواهید؟ از چه می‌ترسید؟ این را درآوردم!» زره خود را درمی‌آورد؛ چون از او می‌ترسیدند؛ همه فرار می‌کردند. دید اینها می‌ترسند، او هم کاری از دستش برنمی‌آید، نمی‌تواند خودش را بزند! [باید] از آن طرف این مسئله انجام بشود،

گفت: «اگر این مانع من است، درآوردم!» دیدند
عجب! این زره خودش را درآورد! [گفتند:] «یا
علی! خیالمان راحت شد! حمله کنیم و تیر بزنیم و
فلان کنیم!» آنجا قضیه این طور بود.

حالا ما داریم همه را می‌گوییم «عاشورا!» هرکجا
تقی به توقی بخورد، می‌گوییم: «عاشورا!» هرکجا که
[اتفاقی بیفتد، می‌گوییم:] «عاشورا شده! این شده!
آن شده!» اگر عاشورا شده، پس چرا آن عاشورا همه
دنیا را عوض می‌کند، ولی این عاشوراها دنیا را
عوض نمی‌کند؟! چرا؟! عاشورا که عاشورا است
دیگر! چرا در آن عاشورا همه حیوانات و وحوش
و طیور همه برمی‌گردند، ولی در عاشوراهای دیگر
این خبرها نیست؟! چرا در این عاشورا همه مردم از
پیر و جوان و بچه انقلاب پیدا می‌کنند؟! مشخص
است دیگر انقلاب پیدا می‌کند، ولی [چرا] در آنها
نیست؟! چرا در این عاشورا مسیحی و یهودی و
زرتشتی همه می‌آیند در مجالس عزاداری شرکت
می‌کنند و نذر می‌آورند و گوسفند می‌آورند، ولی در
بقیه عاشوراها [این چیزها] نیست؟! عاشورا

عاشورا است دیگر؛ تفاوت نمی‌کند! آن هم خون است، گلبول قرمز و سیاه و سفید و بنفش! همه یکی است!

یعنی ما باید چشمان را به روی همه ببندیم و فقط از یک دریچه نگاه کنیم؟! مسئله را باید از یک دریچه بینیم؟ بیایید یک حبیب بن مظاهر را در روز عاشورا به ما نشان بدهید که آقا این مثل حبیب بن مظاهر است، این مثل مسلم بن عوسجه است، این مثل حضرت ابوالفضل است، این مثل حضرت علی اکبر است، این مثل حضرت زینب است. خب بیایید نشان بدهید بینیم! اینکه [می‌گویید:] «الآن هزار هزار حضرت زینب در همه دنیا داریم!» یکی از آن را نشان بدهید بینیم کیست و چیست؟! بنده خودم از یک شخص که داشت صحبت می‌کرد، شنیدم [که] می‌گفت: «ای حسین! اگر تو یک حبیب داشتی، ما هزارها حبیب داریم! اگر تو یک علی اکبر داشتی، ما هزارها علی اکبر داریم!» بنده خودم در مشهد شنیدم؛ آن موقع نماز جمعه می‌رفتیم. خب جناب آقای که سخنگو هستی! - [الان ایشان] فوت کرده - شما هزارها

پیشکشان، صدتا صدتا پیشکشان، [بیاید] ده تا،
[اصلاً] یک تا حضرت علی اکبر بیاورید تا من بگویم
این حضرت علی اکبر چه کسی بوده! این مثل او
هست یا نیست! خب حالا فرض کنید یک چنین
آدمی دیدگاهش نسبت به قضیّه عاشورا چیست؟!
چطور تصور می کند؟ چطور مسئله را ارزیابی
می کند؟ خب این بلند می شود می آید به همه
می گوید: «[این یعنی] عاشورا» دیگر! این آقای که
می گوید: «الآن هزارهزارتا علی اکبر و
حبیب بن مظاهر داریم! و کارخانه مان دائماً از این
حبیب بن مظاهرها بیرون می دهد!» هرکجا یک قضیّه
اتفاق بیفتد، این دیدگاه می گوید: «عاشورا است! فقط
چهره عوض شده! زمان عوض شده و تغییر پیدا
کرده!»

امام حسین در روز عاشورا خون حضرت
علی اصغر را می گرفت به هوا می پاشید تا به واسطه به
زمین آمدن، زمین کن فیکون نشود و همه را بگیرد و
به هم بمالد و له کند و برود (در روایت داریم).
بچه اش را دارند جلوی تیر می زنند و این به خاطر

«رحمة علی العباد» می آید این عمل را انجام می دهد

که یک قطره از خون حضرت علی اصغر نباید به زمین برسد. خب حالا بگویند: «دروغ است! اینها را غلات شیعه درآورده اند!» خیلی خب، شما بگویند «دروغ است!»

الآن طرف می آید می جنگد، می رود عمداً در یک جایی [سنگر می گیرد] که [دشمن آنجا را] بزنند! [بعد] بگویند: «آقا نگاه کن! اینجا را زدند! [اینجا را بمباران] کردند! ای مردم! بیاید ببینید!» از داخل مدرسه می جنگد، تا وقتی که بمب بزنند، بگوید: «آقا ببینید! بچه ها را زدند! همه را کشتند!» رفتند در حرم امیرالمؤمنین سنگر گرفتند که چه؟! که توپ بخورد [بعد] بگویند: «ای دنیا بدانید! آمریکایی ها زدند حرم را خراب کردند!» [آیا] این هر دو عاشوراست؟! این [هر دو] یکی است؟! متوجه می شوید؟! من نمی دانم، اصلاً این تصورات و اینها که [می گویند:] «آی بیاید ببینید! زدند دیوار را خراب کردند!» خنده دار است. آن وقت همین عاشورایی های ما می آیند پنجاه نفر از زوار را در همین صحن امام حسین می کشند! ما در آن سفری

که برای عتبات رفتیم، تمام عکس‌ها را آورده بودند
بین‌الحرمین گذاشته بودند. عکس‌هایی که همین
عاشورائیان آمده بودند دیوار امام حسین را آتش زده
بودند، درها را آتش زده بودند، همه را تا دو هفته
گذاشته بودند؛ بعد برداشتند. بعد می‌نوشتند: «اینها
[منتظران] ولایت هستند! اینها [منتظران] مهدی
هستند! منتظران مهدی را نگاه کنید!» یک مسافتی
بود عکس‌ها را همه را جمع کرده بودند [آنجا]
گذاشته بودند. متأسفانه ما هم فقط [ظاهر را
می‌بینیم]! خوب شد یک عاشورای امام حسینی پیدا
کردیم که به این وسیله بتوانیم هرچیزی را به او
بچسبانیم! حالا اگر امام حسین نبود، نمی‌دانستیم
سراغ چه کسی برویم! در این تاریخ چه کار
می‌خواستیم بکنیم!

آدم بلند بشود یک جا برود و در یک موقعیت
خطرناک قرار بگیرد و از آنجا یک اقدامی بکند که
وقتی اقدام متقابل می‌شود، یک خسارتی وارد بشود!
و بعد [بگوید:] «های! ای دنیا! ببینید دارند چه کار
می‌کنند! ببینید دارند مردم را می‌کشند! ببینید مدرسه

را بمب زدند! [ببینید] چقدر بچه مُرده! «خب بلندشو برو کنار! برو در وسط بیابان! اگر راست می‌گویی [برو] در وسط بیابان بردار هرکاری خواستی بکنی بکن! مگر تو دنبال شهادت نیستی؟! چرا می‌روی در مدرسه تیر می‌زنی؟! مگر تو دنبال شهادت نیستی؟! چرا می‌روی در حرم امیرالمؤمنین از آن پشت سنگر می‌گیری؟! خب شهادت شهادت است دیگر! آن وقت مهم هم این است که مردم هم [این کلک‌ها را] می‌فهمند؛ یعنی آنهایی که آن طرف قضیه هستند، کلک ما را می‌فهمند. آنها این بساط ما را می‌فهمند. خوب می‌فهمند، ولی توجه نمی‌کنند. به ما می‌خندند و نیش‌خندی هم به ما می‌زنند و کار خودشان را می‌کنند.

تلمیذ: ...

استاد: البتّه انصار خود حضرت متفاوت هستند؛ مرتب‌ترین خاص با ایشان متفاوت هستند. البتّه در خود اصحاب سیّدالشّهدا هم مراتب بوده! حبیب‌بن‌مظاهر خب با حربن‌یزید ریاحی فرق می‌کرد. یا عابس فرق می‌کرد، ولی همه اینها به مقام خلوص رسیده بودند و خالص بودند. در همان مرتبه

خودشان، از این نظر خالص بودند؛ یعنی فقط و فقط یک مطلب را اینها احساس کرده بودند و آن این بود که منحصراً هرچه هست فقط در تحت مُخَيِّم سیدالشهداست. این را احساس کرده بودند و لذا می‌گفتند: «اگر ما هزار بار کشته شویم، باز زنده شویم، دست [از یاری امام حسین] بر نمی‌داریم.» این را واقعاً احساس می‌کردند؛ یعنی شوخی نمی‌کردند، واقعاً می‌گفتند. این واقعیتی بوده، ولی از نقطه نظر مراتب معرفت، آنها با هم‌دیگر تفاوت داشتند.

تلمیذ: ...

استاد: نه، این سیصدوسیزده نفر، افرادی هستند که به رتق و فتق مشغول هستند، اما اصحاب خاصی بودند که اینها بالاتر از این حرف‌ها هستند.

تلمیذ: از این سیصدوسیزده نفر، همه شهید می‌شوند، غیر یازده نفر با این حساب سیصدوسیزده نفر با این وجود حضرت مسیح هم جزء اصحاب خاص نیست؟

استاد: نه، عرض کردم آنها اصلاً یک حساب

دیگری دارند.

تلمیذ:...

آن حسابش جداست؛ آن پیغمبر است و ما

نمی‌توانیم بگوییم.